

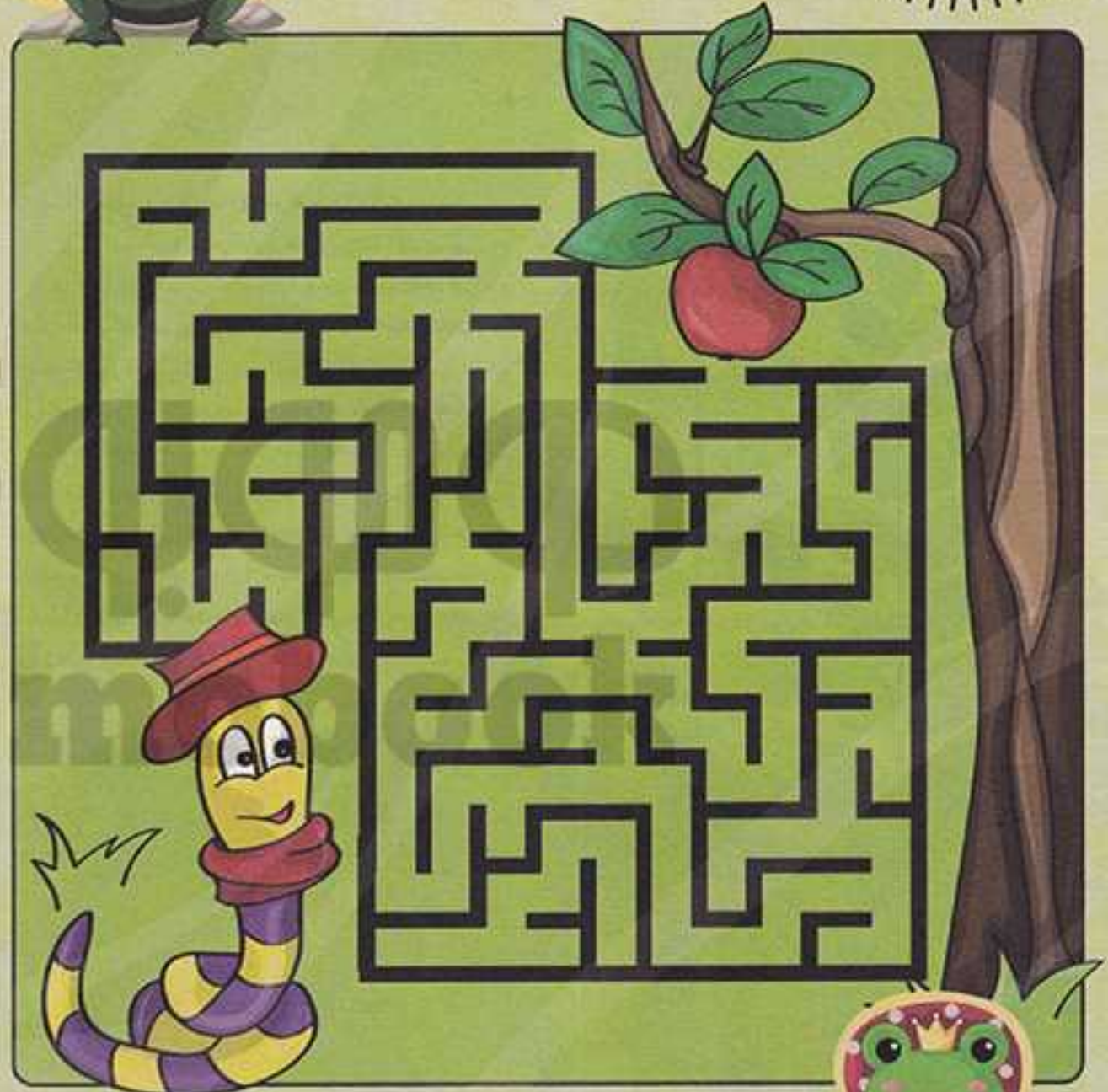
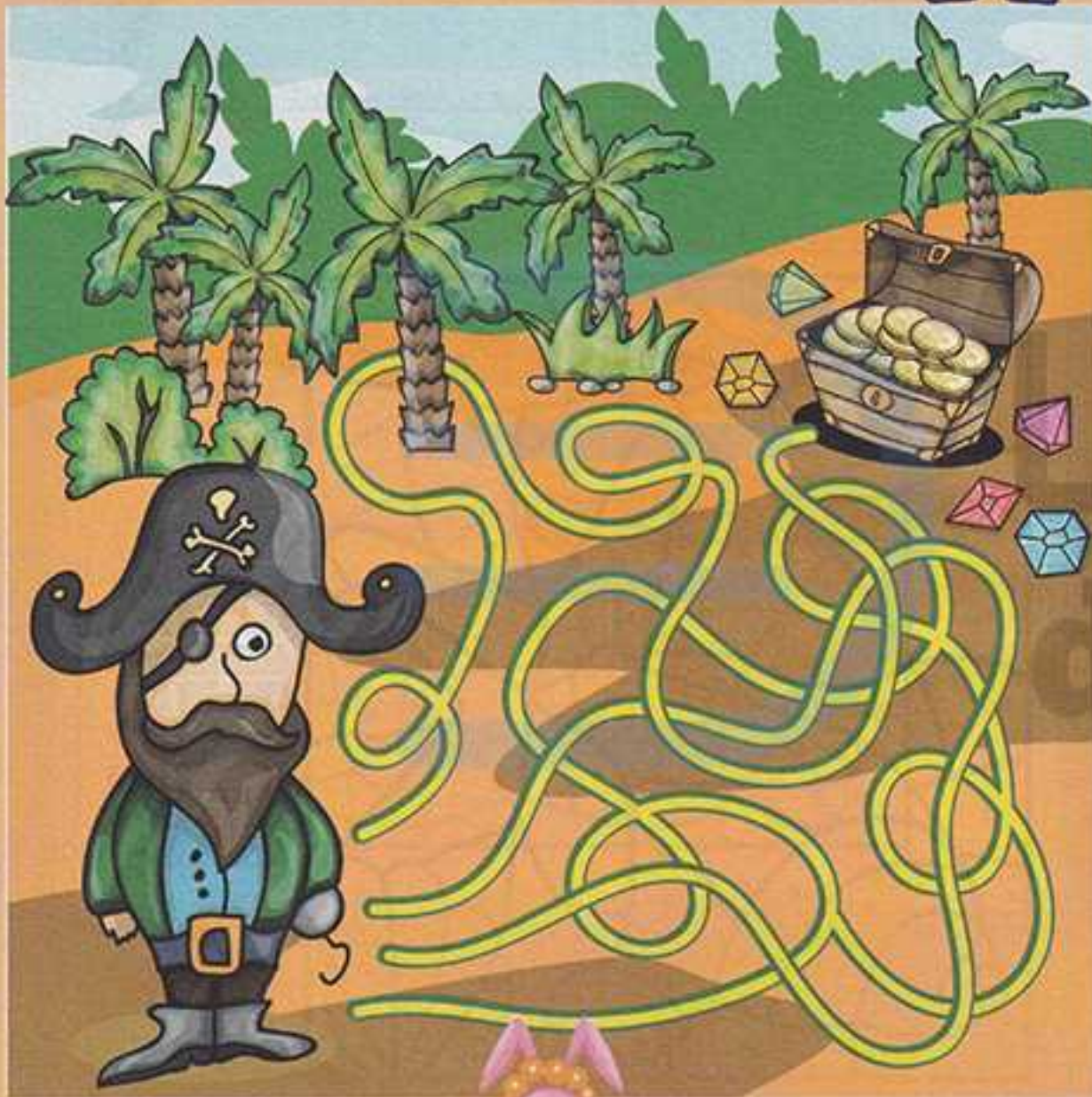
به  
شعر خوب  
بابا بزرگ

بابا بزرگ خورم  
خورشید بی غم  
صدات چه دلنشینه  
حرفات به دل می‌شیند  
آدم می‌خواد همیشه  
کنار تو بشینه  
وانی که چه مهربونی  
برام عزیزه جون  
قصه برام همیشه  
از قدیما می‌خونی  
خدا کنه همیشه  
تو باشی در کنارم  
خودت که خوب می‌دونی  
من با تو غم ندارم

شاعر: هدیه انبشار  
تصویرگر: فرزگان زندی فر



به دزدربایی کمک کنید تا از مسیر درست به صندوقچه برسد.



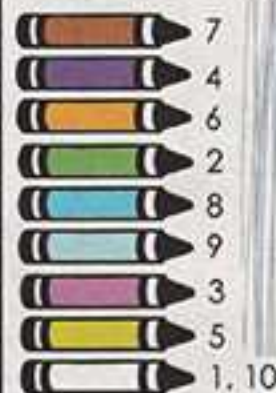
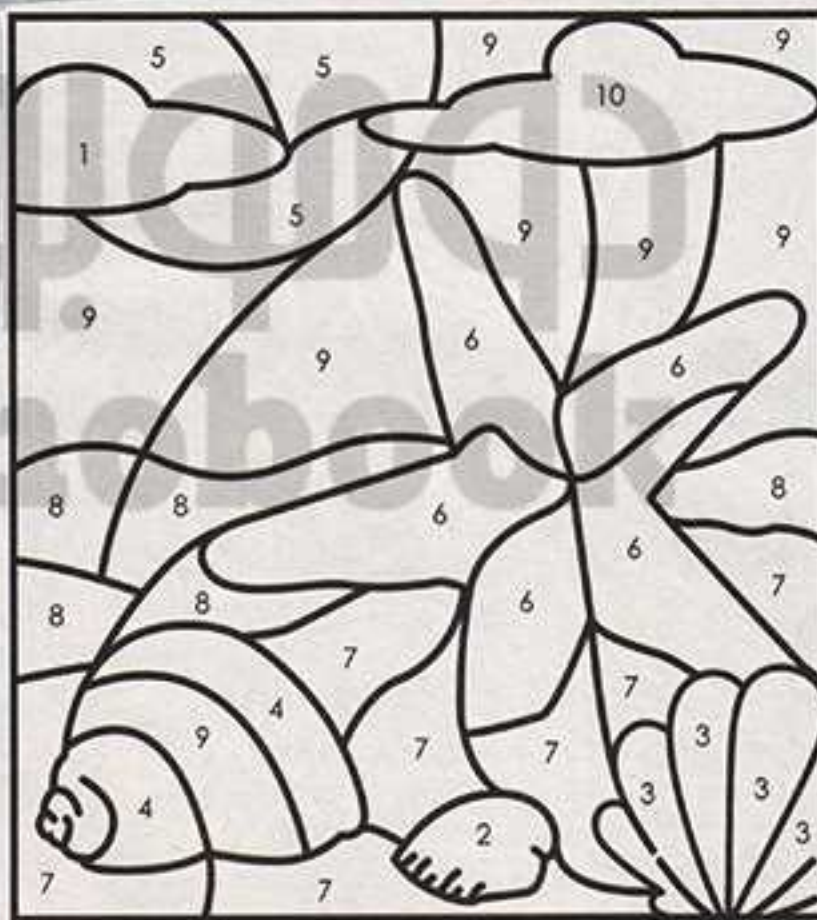
به کلاه قرمزی کمک کنید تا به میوه‌ی روی درخت برسد.



# مداد رنگی ها



با توجه به اعداد، تصویر را رنگ بزنید.



به کتی کمک کنید تا قسمت‌های نظمدار را رنگ بزند.



## تکه چسبان (کلاژ) غذاهای خشک

برای درست کردن این شکل می‌توانید از غذاهای خشک کوچک، بزرگ، منحنی و صاف استفاده کنید.

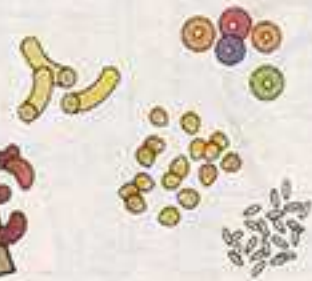


### آنچه که نیاز دارید:

- شکل‌های مختلف ماکارونی، لوبیا، ذرت، دانه‌ها و برنج
- مداد
- چسب
- مقوا
- ماژیک (اختیاری)

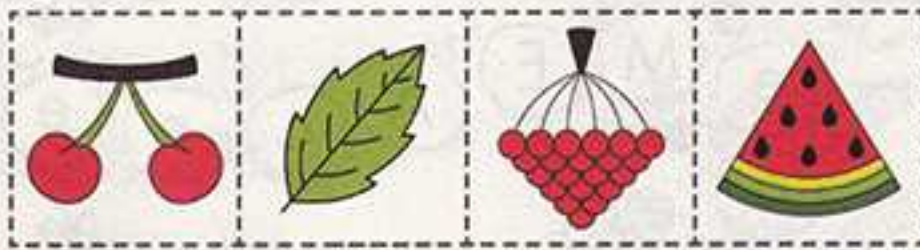
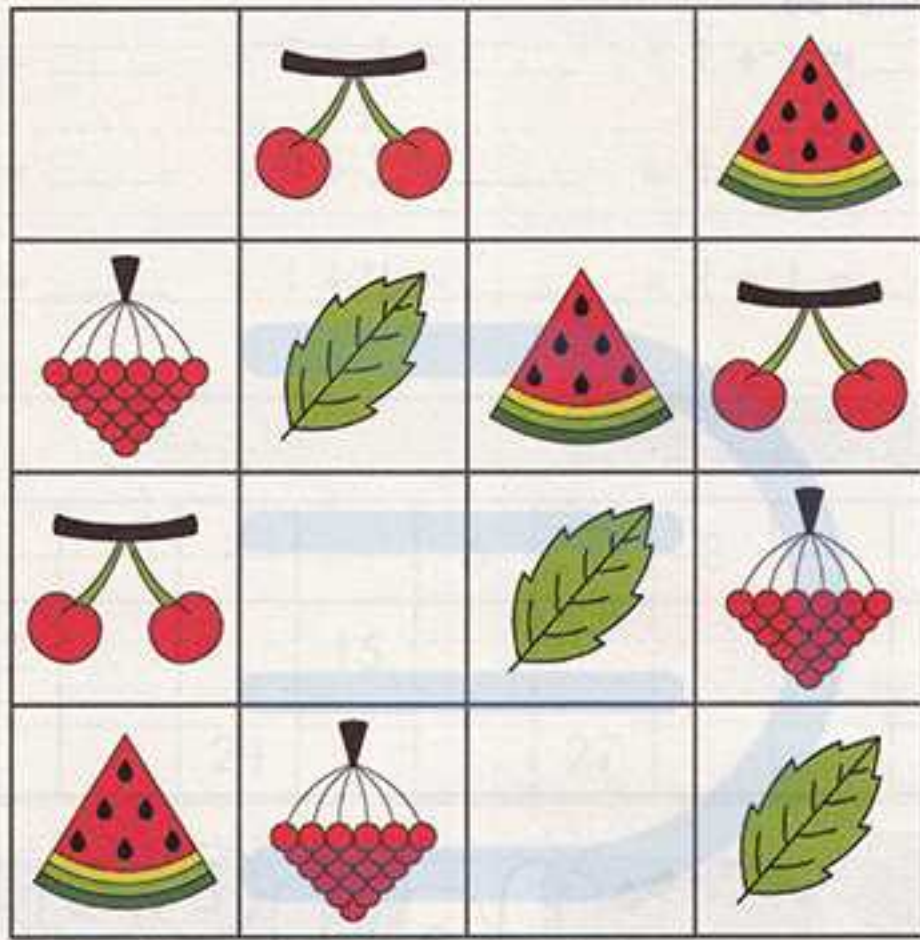
### چه کار کنید:

- ۱- طرحی را به آرامی روی مقوا بکشید.
- ۲- مقدار کمی چسب روی طرح بریزید. هر بار بیشتر از شش تا هشت نقطه‌ی کوچک چسب نریزید چون خشک می‌شود.
- ۳- ماکارونی را روی چسب‌ها بچسبانید تا طرح کلی تصویر را به دست آورید.
- ۴- چسب را روی طرح بریزید و آن را با غذاهای خشک پر کنید تا تصویری درست شود.



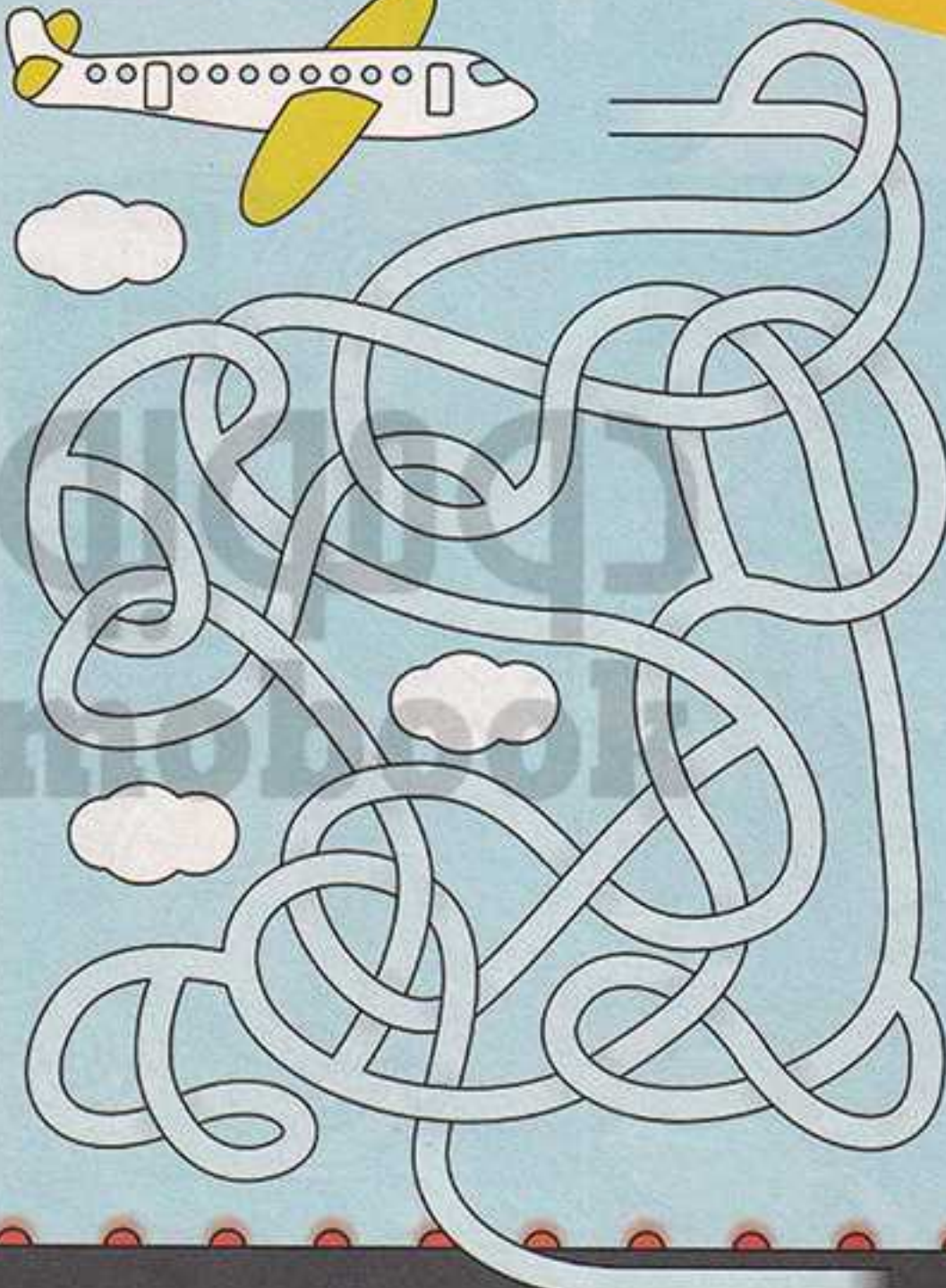
سودجویی اشکال

در جای خالی، شکل مناسب را بگذارید.



بازی ماز

هواپیما را تا مقصدش همراهی کنید.



خفاش تنها پرنده‌ای بود که دندان داشت. او همیشه بابت این ویژگی‌اش خوشحال بود و به همه می‌گفت که من یک پرنده‌ی خاص هستم.

اما او یک آرزو داشت و این بود که قدش بلند شود.

او از این‌که یک پرنده‌ی کوتاه بود، خیلی ناراحت بود ولی این را به کسی نمی‌گفت. یک روز که از جایی آویزان بود چشم به نقطه‌ای دوخت و با خودش گفت یعنی می‌شه من به روزی بلندقدترین پرنده‌ی دنداندار دنیا شوم. آن وقت دیگر چیزی کم ندارم.

او در همین فکرها بود که چشمش به زرافه‌ی بلندقد افتاد که در حال خوردن برگ درخت تیغدار افتاد. همان طور که به او نگاه می‌کرد ناگهان فریاد زد، آخ جون پیدا کردم، بهترین و راحتترین راه همینه برگ درخت تیغدار!

او با خودش فکر می‌کرد که اگر از برگ درخت تیغدار بخورد حتماً به زودی مانند زرافه شود و تاثیر آن‌هاست که زرافه‌ها همیشه قدبلند هستند. وقتی که زرافه غذایی را خورد به سمت خانه‌اش رفت.

خفاش بی‌مغلی به سمت برگ درخت تیغدار پر کشید.

برگ‌ها را از نزدیک نگاه کرد، با خود گفت: خب من که گیاه‌خوار هستم دندان هم دارم دیگه هیچ مشکلی برابم پیش نمی‌آید. یکی از برگ‌ها را با احتیاط کند، به دهانش گذاشت و از تیغ تیغی بودن آن آراده شد.

اما به یاد خواسته‌اش افتاد، سپس برگ را به زور و ناراحتی قورت داد.

چند تا برگ دیگر را هم به همین صورت خورد و به سمت خانه‌اش رفت. مدتی که گذشت دهان خفاش پر از زخم و تاول شد. گلویش می‌سوخت.

پیش دکتر حیوانات رفت و ماجرا را برای او توضیح داد. دکتر که از این همه بی‌فکری خفاش متعجب شده بود برای قرص و دوا تجویز کرد و گفت: تو تا مدت‌ها باید از این داروها استفاده کنی تا حالت مثل اول شود. تا همین‌جا هم شانس آوردی که خفه نشدی، عقل هم خوب چیزیه! نه تنها قذت بلند نمی‌شد بلکه داشتنی خودت را به کشتن می‌دادی...

نویسنده: هدیه‌الشار  
تصویرگر: مژگان زندی‌فر

داستان

آرزوی دست‌نیافتنی  
یک خفاش

